

حسینیه ارشاد مدیون به استاد مطهری است

۷ خرداد ۱۳۹۴ ساعت ۱۶:۴۱

بی شک یکی از چهره های ماندگار در تاریخ معاصر ایران، استاد شهید مرتضی مطهری می باشد، به نحوی که با منش و رفتار بی بدیل خود، نمونه ای یگانه در حوزه روحانیت به شما می آیند که در این بین بزرگان فراوانی در باره ایشان به بیان خاطرات پرداخته اند که از جمله آنان مقام معظم رهبری می باشند.

مقام معظم رهبری فرموده اند: در مورد شرکت شهید مطهری در حسینیه ارشاد نباید گفت شرکت، باید گفت مؤسس، ایشان مؤسس حسینیه ارشاد است؛ آن وقتی که در تهران جلسات مذهبی درست و حسابی و منظمی نبود؛ چند نفر به فکر افتادند که یک کار این جوری بکنند و عنصر اصلی هم آقای مطهری بود و آقای همایون که بانی مالی آنجا بود؛ جزو پیشقدمان این کار بودند؛ چند نفری نشستند و زمینی را در یک مقداری بالاتر از محل کنونی حسینیه در نظر گرفتند و چادری زدند و دیوار مختصری دورش کشیدند و این شد حسینیه ارشاد و از گویندگان دعوت کردند. از جمله کسانی که دعوت شد؛ آقای محمدتقی شریعتی بود که آن وقت ایشان آمده بود تهران، ساکن شده بود؛ سال ۴۵ بود که ایشان یکی دو سال بود در تهران بود و سخنرانی می کرد. از ایشان، آقای مطهری دعوت کردند و خیلی هم ترویج کردند. ایشان در آنجا سخنرانی کردند و خود آقای مطهری هم در سال ۴۶ در آنجا سخنرانی داشتند.

در سال ۴۶ که کتاب محمد خاتم پیامبران مطرح شد و به مناسبت آن کتاب، آقای مطهری از عده ای خواستند که مقاله بنویسند؛ از جمله مرحوم دکتر شریعتی بود، دکتر هم تازه دو سه سال بود که از فرانسه برگشته بود. ابتدا در مشهد بود و در آنجا باگمنامی معلمی می کرد، آقای مطهری ایشان را دیده بود و خیلی از او خوشش آمده بود؛ یک جوان خوب که خیلی هم هوشمند و با استعداد و نکته سنج و عمیق بود، انصافاً یک کسی مثل آقای مطهری از یک شخصی مثل مرحوم شریعتی طبعاً خیلی خوشش آمد و از ایشان هم خواسته بود که یک چیزی بنویسد؛ یک مقاله مفصلی مرحوم دکتر نوشته از هجرت تا وفات پیغمبر را و همچنین بخشی از سیمای محمد را، که من در جریان این تبادل مقاله بودم. یعنی دکتر مشهد بود و آقای مطهری تهران بود؛ من هم می رفتم مشهد و بر می گشتم قم، گاهی در تبادل این مقاله گیری و مقاله دهی به صورت پیغام یکی دو دفعه ای قرار گرفتم، مرحوم مطهری وقتی که مقالات دکتر را دید خیلی خوشش آمد؛ مخصوصاً از مقاله سیمای محمد ایشان. به من گفت که من سه بار این مقاله را خوانده ام. از بس ایشان خوشش آمده بود از قلم شیرین و شیوای مرحوم دکتر، موجب شد که ایشان از دکتر دعوت کند که سخنرانی هم بیاید. دکتر گاه گاهی می آمد حسینیه سخنرانی می کرد، خیلی کم تا سال ۴۹، آمد و رفت دکتر از این سال در حسینیه ارشاد به دو ماه یک بار یا سه ماه یک بار رسید که ایشان می آمد و یک سخنرانی می کرد؛ در سال ۴۹ یک مسأله ای

پیش آمد بین آقای مطهری و آقای میناچی و آن به این صورت بود که آقای میناچی که به عنوان مدیر داخلی حسینیه انتخاب شده بود، عملاً دست آقای مطهری و دیگران را از همه کارهای داخلی حسینیه کوتاه کرده بود. (انتخاب سخنرانی، انتخاب مجلس جلسات گوناگون و چاپ و نشر). آقای مطهری می گفت: خوب نمی شود ما یک مؤسسه را به وجود آورده ایم؛ مردم اینجا را متعلق به ما می دانند؛ ما ندانیم اینجا کی سخنرانی می کند یا مثلاً چه موقع کتابش می خواهد چاپ بشود یا چه مطالبی گفته می شود، استاد مطهری جزو هیات امناء سه نفره بود و در مقابل، میناچی به اعتراض های ایشان اعتنایی نمی کرد و این و بود که عملاً آقای مطهری فریادش به جایی نمی رسید، تا این که اختلافات بین اینها بالا گرفت.

ما مشهد بودیم؛ آن وقت تابستان بود که آقای مطهری مشهد آمده بود، مرحوم دکتر هم مشهد بود، آقای شریعتی پدر دکتر هم مشهد بود؛ در یک جلسه ای که همه ما جمع بودیم قرار شد که به مساله حسینیه رسیدگی بشود و دو تا جلسه مفصل، چهار پنج ساعته نشستیم در مشهد و راجع به مسایل حسینیه بحث کردیم. آقای دکتر قرار بود که کلاس های پانزده روز یک بار اسلام شناسی را تشکیل بدهد، آقای مطهری به دنبال آن اختلافات که با آقای میناچی داشتند به عنوان اعتراض حسینیه رفتند. یادم می آید که آقای مطهری به عنوان اعتراض گفتند که تا وقتی که ایشان خودسرانه در حسینیه کار بکنند من نمی توانم در حسینیه باشم و من عملاً کناره گیری خودم را از حسینیه اعلام می کنم تا همه بدانند که من نیستم در حسینیه؛ ایشان با این که برنامه هم داشت، هفتم هشتم محرم بود که اعلام کرد که من حسینیه نمی آیم و رفت از حسینیه بیرون. باکنار رفتن آقای مطهری، حسینیه واقعا از روح خالی شد. مرحوم دکتر در این زمینه می گفت: وقتی آقای مطهری گفت من نمی آیم؛ من دیدم که همه ی آرزوهای من تمام شد. همه چیز برای من تمام شده بود. دیگر هیچ برای من معنی نداشت. یعنی آقای دکتر عمیقاً ارادت داشت و واقعا خودش را مرید آقای مطهری می دانست و با رفتن آقای مطهری حسینیه واقعا از روح تهی می شد. برای اینکه اعتراض کامل بشود و آقای میناچی به خواسته های مرحوم مطهری توجه بکند، بقیه سخنران هایی که در حسینیه برنامه گذاشته بودند؛ برنامه هایشان را حذف کردند. بنده هم گفتم من هم نمی آیم؛ آقای هاشمی رفسنجانی هم گفتند که من هم نمی آیم و حتی آقای محمد تقی شریعتی هم نیامدند و همه برنامه را لغو کردند. خود دکتر هم گفت من هم سخنرانی هایم را لغو می کنم و من هم نمی آیم. یعنی همه قبول داشتند و این حقانیت مطلب شهید مطهری را نشان می دهد و من تاکید بر روی این مساله دارم که من خودم در مشهد با آقای شریعتی صحبت کردم، ایشان گفتند که من می روم و علی را نمی گذارم که برود. یعنی آن چنان روشن و واضح بود که همه قبول کردند. هیچ کس نبود که حرف ایشان را که یک حرف منطقی و حق بود قبول نداشته باشد. بعد که این طور شد؛ حسینیه عملاً بایکوت شد؛ منتها بعد دوستان برای این که چراغ حسینیه خاموش نشود و به کل در ماه محرم و صفر برنامه هایش تعطیل نشود، گفتند هفته ای یکبار آقای باهنر یک سخنرانی اینجا بکند. یک کار رقیق مستمر که مانند جوب آب باریکی بود، آن اجتماع و آن سخنرانی های متنوع دیگر نبود. آقای میناچی همان طور که گفتم بسیار مرد مدیر و زرنگ و باهوش است. ایشان زمینه را طوری آماده کرد برای کلاس هایی که اشاره کردم و دکتر را قانع کرد که این کلاس ها امروز ضروری است و اگر تعطیل بشود آسمان به زمین می آید و زمین به آسمان می رود؛ در مشهد در آن جلسات که صحبت شد؛ دوستان گفتند که دکتر این کلاس ها را حالا شروع نکند و دو ماه دیگر شروع کند تا آن وقت مساله حسینیه حل بشود، دکتر هم قبول کرد.

اما میناچی و دیگران مرحوم دکتر را محاصره کردند که: نه دیر می شود دین از دست می رود! این بود که ایشان کلاس ها را شروع

کرد و عملاً آن طرحی که راجع به حسینیّه بود، متوقف شد و آقای مطهری هم دیگر با حسینیّه آشتی نکرد؛ وقتی دیدند حتی حاضر نیستند که به نظر او اندک توجهی بکنند، دیگر رفت سراغ حسینیّه. البته خوب، حسینیّه رونق داشت و مرحوم دکتر می رفت. جلسات ۱۵ روزه بود و بعد هفتگی شد؛ منتهی حسینیّه دیگر فردی شده بود و فقط قائم به شخص دکتر شریعتی بود که اگر یک روز دکتر سرماخوردگی داشت و نمی توانست بیاید؛ حسینیّه هم دیگر نبود و این یک نقیصه بزرگی بود که کوشش می کردند که این نقیصه را برطرف کنند. حتی یک بار آمدند پیش من و با یک حرف های خاصی وادارم می کردند که در بیست و هشتم صفر همان سال از مشهد به تهران بیایم و در حسینیّه، یکی دو سخنرانی بکنم؛ در ۲۸ صفر بعد دیدم آقایان واقع حقایق را به ما نگفته بودند که ماه ها حسینیّه به این شکل می گذشت؛ البته بعدها مرحوم دکتر خودش آمد مشهد با بنده صحبت کرد و گفت: برویم حسینیّه را اداره کنیم، یک طرحی هم ریخته شد؛ بعد من موافقت کردم به اینکه با دوستان همکاری داشته باشیم.

شاید حدود بیست ساعت یا بیشتر با آقای هاشمی و باهنر و آقای شریعتی؛ چهار نفر در تهران در جلسات نشستیم صحبت کردیم و طرحی برای حسینیّه ریختیم. طرح بسیار خوبی بود؛ روی کاغذ ترسیمش کردیم و فقط یک کلمه «بله» از طرف آقای میناچی لازم بود که دکتر گفت این «بله» را من از ایشان می گیرم، ایشان رفت «بله» را بگیرد خودش هم نیامد و ما دیدیم همه زحمات ما هدر رفت. من رفتم مشهد و آقایان هم مشغول کارهایشان شدند؛ البته بعدها دکتر گله می کرد که چرا شما نیامدید؟ گفتیم که ما آمديم قرار بود که شما «بله» بگیرید از آقای میناچی. غرض، ماجرای آقای مطهری و کناره گیری ایشان از حسینیّه بود و البته صحبت زیاد هست ولی بعضی ها هم ظالمانه و بی رحمانه در این مورد تحریف حقیقت کرده اند.

منبع:

*واثقى، محمد حسين، (مجموعه مصاحبه ها، مقالات، سخنرانیها و... درباره زندگانی و شخصیت شهید آیه الله مطهری)، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۰۴۸۶/حسینیّه-ارشاد-مدیون-استاد-مدیون-ارشاد-حسینیّه>